

برگزیده ها

شجاع الدین شفا

پس از هزار و چهارصد سال

مقدمه

«برگزیده ها» ی این شماره ایران شناسی به نقل بخشی از کتاب پس از هزار و چهارصد سال تألیف آقای شجاع الدین شفا اختصاص داده شده که اخیراً در ۲ جلد و در ۱۲۱۷ صفحه به توسط نشر فرزاد، پاریس انتشار یافته است. برای آن که خوانندگان به طور کلی از آنچه در این کتاب آمده است آگاه گردند، نخست فهرست مطالب جلد اول و دوم را می آورم و سپس به ذکر کلیاتی درباره کتاب می پردازم، و در پایان، آخرین بخش جلد اول کتاب، یعنی «زندگانی خصوصی امیر المؤمنین ها»، را نقل می کنم.

فهرست جلد اول (ص ۱-۶۲۷)

سر آغاز؛ فهرستی از یک صد کتاب کلیدی جهان خاورشناسی در ارتباط با محمد، اسلام، قرآن و جهانگشایی عرب؛ ۱- اسلام و قرآن در دوران زندگانی محمد: اطلاعاتی اصولی درباره قرآن، تفسیرهای قرآن، ترجمه های قرآن، سوره های قرآن، بررسیهای پژوهشگران غربی درباره قرآن، طبقه بندی واقعی سوره ها، قرآن مکه و قرآن مدینه، جبر و اختیار، آیات قتال، آیات غنیمت، سیری در سالهای مدنی محمد و آیه های مربوط به آن، قرآن و یهودیان، قرآن و مسیحیان؛ ۲- اسلام و قرآن بعد از محمد: «رده»، واقعه ای که مسیر تاریخ اسلام را عوض کرد؛ خلافت اسلامی در دوره تاریخ؛ برای هر قومی پیامبری؛ اسلام آیینی جهانی یا آیینی عربی؟ اسطوره ها و واقعیتها؛ هشدار که علی درباره قرآن داد؛ «جهاد» در دوران مدینه و جهاد عصر خلافت؛ ارزیابیهای از پژوهشگران، عشره

مبشره؛ بازگشت بت پرستی؛ ۳ - جای پای سعد وقاص: خانه و دزد، نامه محمد به خسرو پرویز؛ نامه سعد وقاص به رستم فرخزاد؛ آنچه در قادسیه گذشت؛ افسانه افسانه ها؛ نامه ای از معاویه؛ قتل‌های زنجیره ای در بغداد؛ دو قرن غارتگری، چو با تخت منبر برابر شود...؛ فاجعه زرتشتیان؛ حماسه قیامها؛ حماسه ای در طبرستان؛ آغاز مبارزه ۱۴۰۰ ساله فرهنگی؛ ۴ - کارنامه ۱۴۰۰ ساله خلافت‌های اسلامی: خلفای اموی؛ خلفای عباسی؛ خلفای مصر و اندلس؛ خلفای عثمانی؛ زندگانی خصوصی امیرالمؤمنین ها.

فهرست جلد دوم (ص ۶۲۷-۱۲۱۷)

۵ - کارنامه ۱۴۰۰ ساله حکمرانان ایران مسلمان (از حجاج بن یوسف ثقفی تا روح الله خمینی): ترکان غزنوی؛ غوریان؛ ترکان آل افراسیاب؛ ترکان غز؛ ماجرای اسماعیلیان؛ ترکان سلجوقی؛ ترکان خوارزمشاهی؛ ایلغار مغول؛ ایلخانان؛ ترکان اتابک؛ چوپانیان، سربداران؛ باوندیان؛ تاتاران تیمور؛ ترکان قراقویونلو؛ ترکان آق قویونلو؛ قزلباشان صفوی؛ افغانان؛ ترکان افشار؛ خاندان ایرانی زند؛ ترکمنان قاجار؛ ۶ - کارنامه ۱۴۰۰ ساله بیضه داران دین در ایران مسلمان (از صعصعة بن صوحان تا سید علی خامنه ای): فرقه ها در اسلام؛ آزاداندیشان؛ تشیع؛ ماجرای امام دوازدهم؛ غلاة شیعه؛ حدیث و حدیث سازان؛ علم در قلمرو آخوند؛ پایان سخن؛ اسلام آن طور که من درک می کنم؛ کتابنامه.

کتاب آغاز می شود با بخشی از سخنرانی ویکتور هوگو در مجمع قانونگذاری فرانسه (۱۵ ژانویه ۱۸۵۰) که یک قسمت آن را ذیلاً نقل می کنم:

... برای پی ریزی جامعه ای بکوشیم که در آن جای کشیش در کلیسای خودش باشد و جای دولت در مراکز کار خودش، نه حکومت در موعظه مذهبی کشیشان دخالت کند و نه مذهب به بودجه و سیاست دولت کاری داشته باشد. برای پی ریزی جامعه ای بکوشیم که در آن همچنان که قرن گذشته ما قرن اعلام تساوی حقوق مردان بود، قرن حاضر ما قرن اعلام برابری کامل حقوقی زنان با مردان باشد...

چارچوب اصلی کتاب بر این نظریه استوار است که نه در قرآن و نه در احادیث منقول از پیامبر به این موضوع اشاره ای هم نشده است که اسلام دینی جهانی است. تکیه مؤلف کتاب بر واقعیت «محلی بودن» اسلام است و نه جهانی بودن آن. ارزیابی پژوهشگران که بیش از هر چیز بر قرآن تکیه دارد نیز این امر را تأیید می کند:

«اسلام به صورت یک آیین عربی پا به وجود گذاشته، محمد از آغاز تا پایان، خود را رسول خداوند برای هدایت قوم عرب اعلام کرده، و قرآن کتابی است که به تصریح خود آن به زبان عربی و برای اعراب فرستاده شده است، رسالت بنیادی محمد در مبارزه با شرک و

رهبری قوم عرب به سوی اعتقاد توحیدی و برقراری حکومت اسلامی نیز در جزیره العرب تحقق یافته است، و بر این امر هم خود خداوند در آیه پنجم از سوره مائده که آخرین آیه نازل شده بر محمد شناخته شده، و هم شخص محمد در خطبه معروف حجة الوداع تأکید نهاده اند که: «اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و وصيت لكم الاسلام دينا» (ص ۲۲۲-۲۲۳، ص ۲۲۴ به بعد).

آقای شفا ادعای «جهانی بودن» اسلام را به استناد رای صاحب نظران رد کرده است (ص ۱/۲۲۷ به بعد) و با تکیه بر قول محمود شهابی در کتاب ادوار فقه و دکتر جواد علی در کتاب المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام و شهرستانی در الملل و النحل و نولدکه نشان داده است که چگونه قسمتی از رسوم و عرف دوران جاهلیت عرب به قرآن منتقل گردیده است و به وسیله اسلام در میان مسلمانان جهان محفوظ مانده است (مانند: حج، اعتقاد به جن، ماههای حرام سال، غنیمت، بیعت و جز آن). به علاوه کتابی که برای جهانیان نوشته شده باشد باید در آن از اقوام آن روز و امروز روی زمین مانند مردم چین و هند و امپراتوری روم و غیره یاد شده باشد (در حالی که فقط یک بار در قرآن کلمه «روم» آمده است)، ولی رویدادهای تاریخی یا افسانه ای اقوام ذره بینی جزیره العرب مانند: اصحاب الاخدود، اصحاب الحجر، اصحاب الرس، اصحاب الکهف به شرح در قرآن یاد شده است.

«نمونه های ملموس دیگری را در مورد عربیت قرآن، درنوع حیوانات و رُستنیهایی می توان یافت که جا به جا در قرآن از آنها نام برده شده است»، در حالی که فی المثل از ببر و پلنگ نام برده نشده ولی دهها مورد از ملخ و سوسمار و موش صحرائی و به خصوص شتر چهارپای بومی عربستان یاد شده و از رُستنیهای شناخته شده در جهان فقط از انار و انجیر وانگور و زیتون و خرما نام برده شده است.

آنچه کتاب پس از هزار و چهارصد سال را از کتابهای مشابه ممتاز می سازد آن است که مؤلف تقریباً قسمت اعظم بحث خود را به جانشینان پیامبر اسلام منحصر ساخته است. سؤال اساسی که مؤلف کتاب مطرح کرده آن است که: «... آیا آن شمشیرهایی که به نام اسلام در ایران، و به دنبال آن در بسیار سرزمینهای دیگر کشیده شد، واقعاً به خاطر همان اسلامی کشیده شد که بنیانگذار آن، آن را آیینی اصولاً برای قوم مشرک عرب، و خودش را پیغمبری برای قوم عرب، و کتابش را کتابی عربی برای مردم عرب اعلام کرده بود؟ و آیا از دیدگاه واقعیت تاریخی، اسلام شمشیرکش سعد و قاص فقط روپوش استتاری نبود که به سفارش ابوبکر و عمر، برای دادن مشروعیتی مذهبی به امپریالیسم نوساخته

شمشیر و غارتی که ایران نخستین و بزرگترین قربانی آن بود، شکل گرفته بود؟ و نه تنها خود محمد درباره آن رهنمودی نداده بود، بلکه درست بالعکس در خطابه معروف به حجة الوداع خویش مأموریت خود را با استقرار اسلام در عربستان پایان یافته اعلام کرده بود و مطلقاً سخنی از شمشیرکشیهای آینده به میان نیاورده بود؟».

در نیمه اول قرن نوزدهم: Alexis Tocqueville سیاستمدار و تحلیلگر نامی تاریخ، در ارزیابی انقلاب کبیر فرانسه - با آن که خودش از موافقان این انقلاب نبود - نقل کرده است: «این انقلابی که آغازگر عصر تازه ای در تاریخ بشر بود، در درجه اول به دست روشنگرانی بنیاد نهاده شد که جز قلم خویش سلاحی و جز اندیشه و منطق خود نیرویی در اختیار خویش نداشتند و با این وصف توانستند نه تنها امپراتوریهای کهنی را فروریزند، بلکه بر ساختار اجتماعی کهنی نیز که کلیسا در طول قرون ساخته بود، خط بطلان بکشند».

«آرزو کنیم که در سرزمین کهنسال فروغ ما نیز با همه ظلمت زدگی امروزی آن، روشنگریهای امروز حامل همان پیامی برای فردا باشند که روشنگران دیروز انقلاب فرانسه برای غرب ظلمت زده زمان خودشان به همراه آوردند». (به نقل از «سخنی درباره این کتاب» در پشت جلد کتاب).

در این کتاب از جمله می خوانیم که چگونه پیشوایان جهان اسلام، این امیرالمؤمنین ها و جانشینان رسول خدا از ابوبکر به بعد، از حربه دین اسلام برای کشورگشایی و غارت دار و ندار مردمی که برای مسلمانان هیچ گونه مزاحمتی به وجود نیاورده بودند پرداختند، سرزمینهای وسیعی را از یک سوی تا آسیای میانه امروزی، و از سوی دیگر تا شمال آفریقا و اسپانیا گشودند، تمدنهای کهن را نابود کردند، ثروت مردم این سرزمینها را به دربارهای دمشق و بغداد منتقل ساختند و شرم آورتر آن که حتی دختران و پسران نابالغ و زنان و مردان ساکن این مناطق را به عنوان «برده» - کنیز و غلام - در معرض خرید و فروش قرار دادند و دربار این مدعیان جانشینی رسول خدا، از این سیه روزان که اکثر پیرو یکی از ادیان توحیدی بودند پُر شد. در نظر خود مجسم کنید که این راهزنان مسلمان به شهر و دیار ما حمله کرده باشند و دختران و پسران، خواهران و زنان ما را به بردگی ببرند و آنان را در معرض خرید و فروش قرار دهند. و این زنان بیچاره بی پشت و پناه را هر شب در آغوش یک عرب شهوترانی بیندازند تا از وی کام بگیرد و روز بعد او را به دیگری هدیه دهد!

وقتی این کتاب و صدها کتاب تاریخی دیگر را درباره جهانگشایی فرمانروایان

اسلام می خوانیم به سوء نیت کامل کسانی پس می بریم که می گویند و می نویسند که مردم ایران و دیگر سرزمینها، اسلام را با آغوش باز پذیرفتند و عنوان حمله عرب (Arab Invasion) بر ساخته مسیحیان است و از حقیقت عاری است.

در این جا فقط به ذکر یک نمونه از زندگی این تیره روزان اشاره می کنم. وقتی هولادگو بغداد را به تصرف در آورد و از خلیفه خواست تا گنجینه پنهان خود را نشان بدهد، «خلیفه به حوضی پر از زر میان سرای معترف شد، پر از زر سرخ بود، همه سکه های طلای تمام عیار صد مثقالی». در دربار خلیفه هفتصد زن و کنیز و یک هزار خادم بودند. «خلیفه تضرع کرد که اهل حرم را که آفتاب و ماه برایشان نتافته است به او بخشند و هولادگو گفت که یک صد زن را از آن میان اختیار کند» و سرانجام به فرمان هولادگو خلیفه و دو پسرش را به قتل رسانیدند (هاشم رجب زاده، «فتح بغداد»، ...).

از فصلهای خواندنی کتاب «زندگینامه ۱۴۴» (امیرالمؤمنین) عرب و ترک است (از سال ۱۱ تا ۱۳۴۲ هجری) که همگی خود را «خلیفه الله فی الارض» خوانده اند. اینان عبارتند از: «۴ نفر خلفای راشدین، ۱۴ نفر خلفای بنی امیه، ۳۷ نفر خلفای عباسی بغداد، ۲۲ نفر خلفای عباسی مصر، ۱۶ نفر خلفای اموی اندلس، ۱۷ نفر خلفای فاطمی شمال آفریقا، ۳۴ نفر خلفای عثمانی». به موازات آن در جهان مسیحیت نیز ۲۶۳ پاپ کاتولیک در طول نزدیک به دو هزار سال به جانشینی عیسی مسیح بر سر کار آمده اند» (ج ۱ / ۴۸۸).

اکثر قریب به اتفاق این جانشینان رسول خدا که قرنها بر مسلمانان بدبخت جهان فرمانروایی کردند، مرتکب اعمالی شده اند که شاید هیچ پادشاه و امپراطور و خان جبار خونخوار غیر مسلمانی نیز در سراسر جهان مرتکب چنان کارهایی نشده باشد. به این دو مورد توجه بفرمایید:

درباره ولید خلیفه اموی نوشته اند که وی «بارها پیش از اقامه نماز جماعت در مسجد دمشق، در حوض شرابی که در کاخ خود ساخته بود وضو می گرفت. وی روزی در حال مستی کنیزک همخواه آن شب خود را به جای خود به مسجد فرستاد، دستار خلیفه بر سر و جبهه خلیفه بر تن و لثام کاملی بر چهره و به وی فرمان داد بی آن که سخنی بگویی در محراب بایست و اقامه نماز کن، و کنیزک چنین کرد. بعدها پس از مرگ ولید، آن مؤمنان فهمیدند که در یک نماز بامدادی پشت سر کنیزکی مست و آلوده نماز گذاشته اند (۱ / ۵۲۱). از هارون الرشید خلیفه عباسی بشنوید که زنش، زبیده، بوزینه ای داشت که آن را بسیار دوست می داشت. به فرمان هارون بوزینه را شمشیر بر کمر بستند و فرمان امامت به نامش نوشتند و ۳۰ مرد از درباریان را ملتزم رکابش کردند، و آن بوزینه چندین دختر بکر

را بکارت برداشته بود» (۵۳۵/۱). متوکل عباسی در گرماگرم بزمهای باده نوشی، ناگهان هوس می کرد که عقرب و رطیل به جان شریکان بزم خود بیندازد و گاه نیز، در روزهای بار عام فرمان می داد که شیر یا بئر گرسنه ای را از باغ وحش بغداد به بارگاه او بیاورند. امتیاز ویژه این خلیفه الله فی الارض این بود که بیماری «أبته» نیز داشت... (۵۴۹/۱).

در دوران خلیفه المقتدر بالله ضعف حکومت به آن جا رسیده بود «که یکی از کنیزکان مادر خلیفه در دیوان مظالم به قضاوت می نشست و قضات و فقها در خدمتش به کار می پرداختند و...» (۵۶۰/۱).

حتی اشاره به سرفصلهای این همه نا به کاری و خیانت و جنایت در صفحات معدود «برگزیده‌ها» نمی گنجد. کتاب را باید خواند.

کتاب را از آغاز تا پایان که می خوانیم، در می یابیم که جمهوری اسلامی ایران، یعنی حکومت آیت الله خمینی و شرکاء دقیقاً در همان راهی گام بر می دارد که خلفای شریف اموی، عباسی، فاطمی، و عثمانی قرن‌ها به نام «الله» و «اسلام» دمار از روزگار مردم بر آورده بودند. ج. م.

زندگی خصوصی امیر المؤمنین ها *

آنچه تا بدین جا خواندید، تاریخچه کوتاهی از زندگانی حکومتی و مذهبی امیر المؤمنین های هزار و چهارصد ساله تاریخ اسلام بود. ولی کامل بودن این تاریخچه ایجاب می کند که مرور کوتاهی نیز بر زندگیهای خصوصی همین بزرگوارانی صورت گیرد که منطقاً قرار بوده است مظاهر مجسم تقوی و اصالتی باشند که ظاهراً همه شمشیر کشیهای اسلامی با هدف استقرار آن در جای حکومتهای فاسد و آلوده دامان پیشین انجام گرفته بود. برای این که بدین صفحات تکمیلی برچسب غرض ورزی زده نشده باشد، کوشیده ام تا همه استنادهای این بخش به نوشته های خود مورخان اسلامی باشد که مجموعه جالبی از آنها را به صورت یکجا در کتاب تاریخ تمدن اسلامی می توان یافت. شاید لازم به تذکر نباشد که این کتاب توسط مورخی عرب تألیف شده و در خود جهان اسلام تاکنون دهها بار به چاپ رسیده و ترجمه فارسی آن نیز چندین بار تجدید چاپ شده است.

«هشام بن عبدالملک خلیفه اموی، ۱۲۰۰۰ لباس حریر پر نقش و نگار و ۱۰۰۰۰ بند

* به نقل از کتاب پس از هزار و چهارصد سال، تألیف شجاع الدین شفا (ج ۱/ ۶۰۳-۶۲۷).

زیرجامه ابریشمین در صندوقخانه مخصوص خود داشت که هرگاه به سفر می رفت هفتصد شتر آنها را حمل می کردند. پس از مرگ المکتفی لامرالله خلیفه عباسی نیز ملبوساتی به شرح زیر در جامه خانه او یافته شد: ۴۰ هزار لباس بریده و دوخته، ۶۳ هزار جامه مخصوص خراسانی، ۱۳ هزار دستار مروی، ۱۸ هزار شال کرمانی، هزار و هشتصد جامه زربقت یمنی. فهرست دارایی همین خلیفه به غیر از جامه های او چنین بود: پول نقد ده میلیون دینار، ظروف طلا و نقره ده میلیون دینار، فرش و قالیچه بیست میلیون دینار، اثاثه و اسلحه ده میلیون دینار، غلام و کنیز ده میلیون دینار، املاک و مزارع و باعها و مستغلات بیست میلیون دینار، جواهرات گرانبها بیست میلیون دینار، جمعاً صد میلیون دینار»^۱.

«پس از مرگ منصور خلیفه عباسی، ششصد میلیون درهم و چهارده میلیون دینار که معادل بیش از دو بیست میلیون درهم می شد از او به جا ماند. می گویند وی به هنگام مُردن به فرزندش مهدی گفت: آن قدر مال برایت گذاشته ام که ده سال تمام هزینه خودت و حکومت را کفایت تواند کرد. همین منصور در ظرف یک روز بیست کرور (ده میلیون) درهم میان خویشاوندان و نزدیکانش پخش کرده بود»^۲.

«پس از مرگ هارون الرشید بیش از نهصد میلیون درهم از او به جا ماند که بخشی از آن دارایی غارتی مادرش خیزران بود که در وقت ازدواج با پدر هارون دیناری نداشت، ولی به هنگام مرگ آن قدر املاک و مستغلات از خود گذاشت که درآمد سالانه آنها به صد و شصت میلیون درهم بالغ می شد»^۳.

در تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان فهرستی از هزینه های ماهانه دربار خلافت عباسی در ایام المعتضد بالله، شانزدهمین امیرالمؤمنین این خلافت، از تاریخ ابن خلدون^۴ نقل شده است که بخشی از اقلام آن که در این جا نقل می شود، نمایانگر آنند که در مهمترین مرکز اداره امور مسلمین جهان، یعنی در داخل دربار خلافت، اولویتهای امور به چه مسائلی تعلق می گرفته است:

مقرری ماهانه فالگیران و دلچکان و طبالان و شیپورچیان و ستاره شناسان و اذان گویان و قاریان ۱۳۳۰ دینار.

مقرری ماهانه مطربان و آواز خوانان و رقاصان ۱۳۲۰ دینار.

مقرری سگبانان و شاهین داران و یوزبانان و توله گردانان ۲۱۰۰ دینار.

مقرری عطریات و جامه خانه و حوائج وضو ۳۰۰۰ دینار.

مقرری خدمه حرم خلیفه ۳۰۰۰ دینار.^۵

«خلفای عباسی علاوه بر آن که پول را وسیله دفع شر مخالفان خود قرار می دادند برای

فراهم ساختن بساط عیش و نوش و تجمل خود همه نوع ولخرجی می کردند. کنیزان و غلامان به قیمت‌های گزاف می خریدند، فرش و اثاث و جامه از خز و دیبا و حریر تهیه می کردند و حتی میخهای دیوارشان از نقره بود. باغها و گردشگاههای اختصاصی می ساختند و مجالس خوشگذرانی با تجمل فراوان ترتیب می دادند. ندیمان و حاشیه نشینان استخدام می کردند و از حیث خوراک و پوشاک و تفتن و تنقل همه نوع تجمل فراهم می آوردند. انجام این خوشگذرانیها برای آنان آسان بود. بدتر از همه آن که دست زنان و مادران و کنیزکان و نزدیکان خویش را در چپاول اموال عمومی باز می گذاردند»^۶.

«مورخان از روسری جواهر نشان خواهر هارون و از کفشهای جواهر نشان زبیده همسر هارون یاد کرده اند که گاه از خراج یک کشور بیشتر می ارزید. در اواسط قرن پنجم هجری فتنه ای در بغداد پدید آمد که فتنهٔ بساسیری (به نام رهبر آن) نام گرفته است. در این فتنه شصت و پنج هزار طاقه حریر و یازده هزار کراغنه و سی هزار شمشیر مرصع از خانهٔ خلیفه به غارت رفت، و می توان قیاس کرد که اگر تنها قسمتی از اثاث خانهٔ خلیفه اینقدر باشد همه آن چه بوده است؟».

مراسم زناشویی خلیفه مأمون با پوران دختر حسن بن سهل، چنان که قبلاً گفته شد، پرشکوهترین و طبعاً پر خرج ترین زناشویی در تاریخ جهان مسلمان بود، زیرا این مراسم چهل شبانه روز به طور یکسره و یک سال به صورت کلی ادامه داشت، و در تمام یکماههٔ اصلی، همهٔ مردم بغداد برای صرف ناهار میهمان خلیفه بودند. شمار غذاهای مختلفی که توسط هزاران آشپز پخته می شد، به قدری زیاد بود که چنان که نوشته اند هیچ غذایی دو بار به سفره نمی آمد،^۷ و این در حالی بود که به تذکر Hitti، در کتاب معدوف «تاریخ اعراب» او، «مردمی که از چنین تنوع غذاها بهره مند می شدند، فرزندان همان سوسمارخواران بیابان نشینی بودند که ساعتها به شکار رطیل و کژدم و ملخ وقت صرف می کردند ولی از خوردن برنج پرهیز می کردند، زیرا آن را خوراکی سمی و کشنده می دانستند، و اکنون به برکت آنچه از طبخای هنرمندان ایرانیان مغلوب آموخته بودند لطیفترین خوراکیهای زمان را در سفرهٔ خود داشتند».^۸ دربارهٔ این مراسم بسیاری از مورخان، من جمله طبری و ابن اثیر و مسعودی به تفصیل سخن گفته اند. به نوشتهٔ [ابن عبد ربه در] عقداالفرید: «در این مراسم از زعفران و مشک دانه هایی بزرگ برای نثار بر میهمانان ساخته بودند که در درون آنها نام املاک و غلامان و کنیزان نوشته شده بود تا به دست هر کس برسد مالک آنها شود. وقتی که خلیفه و نوعروس او به هم دست دادند بر روی بوریایی ایستاده بودند که تار و پود آن از

زرناب ساخته شده بود، و حسن بن سهل، پدر عروس، طبقی از مروارید بر سر آن دونثار کرد که هر کدام از آنها به درشتی تخم گنجشک بود.^۱ در همین زمینه در مقدمه ابن خلدون چنین می توان خواند:

«روز ضیافت به هر یک از همراهان مامون قباله ملکی شش دانگ در لفافه ای عطر آگین آمیخته با مشک ختن ارمغان داده شد و به هر یک از نزدیکان درجه دوم او کیسه ای حاوی ده هزار سکه طلا و به هر یک از وابستگان درجه سومش کیسه ای شامل ده هزار درهم نقره. خود مأمون در شب زفاف یک هزار یاقوت درشت به پوران مهریه داد. در همه شب شمعیایی عنبرین سوزاندند که وزن هر کدام صد من معادل صد و شصت رطل بود، و در زیر پای نوعروس فرشی گسترده که تار و پودش از زر بافته شده و با مرواریدهای غلطان زینت یافته بود. در همه مدت سال، صد و چهل استر درشت اندام روزی سه بار هیزم به آشپزخانه خلافت بردند تا در شب ضیافت همه آنها فروخته شود، و به همراه آنها نخلهای آعشته به روغن شعله ور شدند، قایقهای آراسته، میهمانان برجسته را از روی امواج دجله به محل پذیرایی بردند که شماره آنها از سی هزار فراتر می رفت».^۱

«مادر خلیفه المستعین بالله (۲۴۸-۲۵۱ هجری) که اهل صقلیه (سیسیل) بود قسمت اعظم بیت المال را با همراهی دو سردار ترک تبار به نام اتامش و شاهک می چاید، زیرا از جانب فرزندش بدو اختیار داده شده بود که به اتفاق این دو نفر در معاملات مختلف دولتی شرکت کند و عوائد حاصله را در سه قسمت مساوی به نفع خود بردارند. به شرط این که در کارهای حکومتی و مذهبی او دخالت نکنند. همین «ملکه مادر» برای خود دستور بافتن فرشی را با تصاویر پرندگان و حیواناتی ناشناخته با تار و پود زرین داده بود که بهای آن به صد و سی هزار دینار طلا بر آورده شد».^{۱۱}

«درآمد مادر محمد بن واثق (خلیفه نهم عباسی) سالانه بیست کرور دینار طلا، یعنی معادل درآمد خیزران مادر هارون بود، و این در دورانی بود که انحطاط خلافت عباسی آغاز شده بود و بیت المال مسلمین دچار کمبود مزمن بود».^{۱۲}

«سیده موسی مادر خلیفه المقتدر در تمام دوران خلافت فرزندش مشاغل مهم خلافت را در مقابل دریافت مبالغ کلان خرید و فروش می کرد».^{۱۳}

«پس از مرگ المستنصر بالله خلیفه عباسی، جواهرات و ظروف گرانبهای او را از صندوقها به در آوردند و قیمت کردند. از آن جمله هفت زمرد بود که زرگران بهای آن را ندانستند زیرا گفتند چیزی را که مانند نداشته باشد بهایی برای آن تعیین نمی توان کرد. دیگر یک و بیه (۴۳۰ کیلو) جواهر که بهای آن هفتصد هزار دینار بر آورد شد. دیگر

مجموعه ای از کاسه های بلور و ظروف مینا که برخی از آنها چند هزار دینار طلا ارزش داشت. دیگر هیجده هزار تکه بلور که بهای هر یک از آنها ده تا سی هزار دینار بود. دیگر سینه های طلای مینا کاری، دیگر هفده هزار غلاف مرصع نشان، دیگر صد جام پادزهر که بر بیشترشان نام هارون الرشید منقش بود. اضافه بر آن صندوقهایی پر از کاردهای طلا و نقره جواهر نشان و صندوقهای دیگر از دواتهای طلا و نقره و صندلها و عودها و آبنوسها و عاجهای مرصع به جواهراتی که هر یک هزار تا چند هزار دینار ارزش داشتند، و نیز ظرفهایی پر از کافور و نافع های مشک تبّی و تکه های بزرگ عنبر و عود».^{۱۴}

«از انبار خاصه خلیفه فاطمی المعزالدین الله پس از مرگ او یازده هزار تخته نرد و شطرنج آبنوس و عاج جواهر نشان به دست آمد، و بیست و سه هزار مجسمه از عنبر که برخی از آنها دوازده من یا بیشتر وزن داشت، به اضافه شمار زیادی مجسمه خود خلیفه، و ظروف مرصعی با هفده رطل جواهر و طاوسی طلایی آراسته به یاقوت سرخ که پره های آن از مینا ساخته شده بود، و آهوی طلای جواهر نشانی که شکمش را از مرواریدهای درشت آکنده بودند، و درخت خرمایی از طلا با خرماهایی از جواهر، و تنگ بلورینی که ده رطل شراب در آن جا می گرفت، و صد هزار فرش زربفت خسروانی، و هزار پرده حریر زربفت، و پارچه ای از حریر خاص با تصویر مکه از تار پود زرین که در زیر آن نوشته شده بود: هدیه المعزالدین الله به حرم خدا (کعبه) در سال ۳۵۳».^{۱۵}

«ماترک رشیده دختر همین المعزالدین الله سه کرور و دو بیست هزار دینار قیمت گذاشته شد. از آن جمله بود دوازده هزار دست لباس و یک صد صندوق پر از کافور قیصری، و خیمه ای که هارون الرشید در شهر طوس در دوران آن مرده بود و تمام آن از خز سیاه که به غایت نایاب بود ساخته شده بود. ترکه عبده دختر دیگر همین خلیفه در همین اندازه قیمت گذاری شد، به اضافه فرش زرینی که ۷۶ رطل وزن داشت و شاید همان فرشی بود که در شب عروسی مأمون و پوران به زیر پای آنان گسترده شده بود، و خزانه ای پر از سینه های زرین که پادشاه روم به خلیفه العزیز بالله هدیه داده بود».^{۱۶}

«سیده شریف ست الملک (بانوی کشور) خواهر الحاکم بامر الله و شاید توطئه گر قتل او، برای همین برادر در زمان خلافت اوسی اسب با زین و برگ زرین هدیه فرستاد که همه آنها با گوهرهای گرانبها مرصع بود، به همراه تاجی جواهر نشان و تمثیل باغچه ای از نقره که درختان بسیار از سیم و زرد در آن نشانده شده بودند».^{۱۷}

قصر «الثریا»ی المعتضد بالله و قصر انتاج المکتفی بالله و دارالمعز المعز بالله و قصر امین الله در خیزرانیه بغداد، و دارالشجره المقتدر بالله که وجه تسمیه آن درختی از نقره در

میان دریاچه بزرگ مقابل ایوان کاخ بود که هشت شاخه داشت و بر هر شاخه میوه‌های رنگارنگ از جواهر نصب شده بود و پرندگان زریں و سیمین بر شاخه‌ها نشسته بودند که با وزش باد صدای آواز و چهچه سر می دادند، و قصر الکبیر عبدالرحمن خلیفه اندلس در قرطبه با چهارصد و سی کاخ و دهها دریاچه و استخر، و مدینه الزهرای خلیفه الناصر در نزدیکی قرطبه که دو هزار و هفتصد ذرع طول و هزار و پانصد ذرع عرض و چهار هزار و سیصد ستون و ششصد مجسمه داشت و در طول چهل سال هر ساله یک سوم از تمام درآمد اندلس صرف ساختمان آن شد، و قصر الزاهرة المنصور در قرطبه، و کاخ و باغهای الحمراء، در غرناطه که ۳۵ جریب مساحت داشت، و قصر مأمون بن ذی النون اندلسی که تمام موجودی بیت المال کشور به مصرف ایجاد آن رسید، و قصرهای احمد بن طولون و پسرش خماریه در قاهره، و قصر بیت الذهب که تمامی سقفها و دیوارهای آن با طلا و لاجورد تزیین شده بود و استخری داشت که با زبوق (جیوه) پر می شد تا تشک خواب خماریه آهسته آهسته بر روی آن حرکت کند و تصاویر خود او و زنان و نوازندگان حرم با تاجهای جواهر نشان و شترهای مرصع از برابر دیدگانش بگذرد، و دارالدیاج و دارالفطره خلفای فاطمی در کنار رود نیل، و کاخ هودج خلیفه فاطمی لامر با حکام الله که به فرمان او به شکل کجاوه ساخته شده بود تا وی آن را به مجبویه صحراگرد و چادر نشینش اهداء کند، همه اینها تنها بخشی از قصوری بودند که هر کدام با صرف میلیونها درهم در جهان اسلام توسط امیر المؤمنین های بغداد و قاهره و قرطبه یا فرمانروایان اسلام پناه برای خوشگذرانی خودشان و زنان و کنیزکان حرمشان ساخته شدند و به صورت بزرگترین مرکز عیش و نوش و رقص و آواز و شرابخواری و غلام بارگی دنیای مسلمان درآمدند. توضیحات مبسوطی درباره همه اینها در صفحات ۹۶۰ تا ۹۶۷ تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان (ترجمه فارسی) داده شده است. یکی از نمونه های بهره گیریهای «اسلامی» که از این کاخها و باغها می شد، در همین کتاب چنین آمده است:

«المعتمد بالله خلیفه اندلس مجبویه ای به نام اعتماد داشت که روزی زنان دهاتی را دید که شیر در مشک ریخته اند و در کوچه های اشبیلیه (سویلا) می فروشند و به خاطر گل و لای کوچه ها دامن خود را بالا زده اند. از این منظره خوشش آمد و به المعتمد گفت که او نیز می خواهد جامه بالا بزند و شیر بفروشد. خلیفه دستور داد از گلاب و مشک و کافور در کاخ اختصاصی او گل بسازند و بر زمین بپراکنند و چندین مشک نیز با طنابهای ابریشمین آماده سازند و آنها را پر از شیر کنند. آن گاه اعتماد با کنیزان خود مشکها را بر دوش گرفتند و جامه های خویش را بالا زدند و مانند زنان روستایی به شیرفروشی

پرداختند».

«در دستگاه خلافت عباسیان مدت وزارت هر وزیری یک یا دو سال بود و وقتی که وی عزل می شد یا استعفا می داد گذشته از املاک و مستغلات، میلیونها دینار پول نقد نیز برای خود گردآوری کرده بود. وزیر هیچ کس را به کاری نمی گماشت مگر آن که پیشکش نقدی به عنوان مرافق الوزراء (حق و حساب) از او گرفته باشد، و گاه این موضوع از صورت رشوه بیرون می آمد و جنبه کلاهبرداری می یافت، چنان که خاقانی وزیر اعظم خلیفه المقتدر بالله در ظرف یک روز از ۱۹ نفر مختلف ۱۹ بار رشوه گرفت و برای همه آنها حکم نظارت (فرمانداری) کوفه را صادر کرد. اگر شخصی که به مقامی منصوب شده بود همه مبلغ مورد نظر را موجود نداشت، می توانست قسمتی از آن را نقداً بردارد و بقیه را به اقساط پرداخت کند، و در این صورت برای پرداخت مرتب اقساط اجازه داشت مردم را به هر طور که لازم بود بچاپد، و اصولاً با همین توافق مأموریت می گرفت. خود خلفا نیز این را می دانستند و تعجبی نمی کردند، زیرا از نظر آنها این روالی کاملاً منطقی بود. مالکین عمده هیچ گاه مالیات نمی دادند و در عوض رشوه مناسبی به وزیران یا دیگر رؤسای عالی رتبه تقدیم می کردند، یا اقداماتی معین را به نفع آنان انجام می دادند. مثلاً مالکی به نام ابوزنبور در زمان وزارت ابی فرات بیش از صد فرسخ در صد فرسخ ملک و مزرعه داشت و مطلقاً مالیات نمی پرداخت، و در عوض از یک مالک دیگر که به جای مهمی و بسته نبود در عرض سال چندین بار مالیات می گرفتند، و اگر هم اعتراضی می کرد عین ملک او را مصادره می کردند».

فهرست مبسوطی از اموال مصادره شده اشخاص در زمان خلافت الراضی بالله به دستور ابن فرات وزیر او از روی سندی که از همان زمان باقی مانده توسط جرجی زیدان در کتاب تاریخ تمدن اسلامی نقل شده است. این فهرست شامل ۴۲ قلم اموالی است که با ذکر دقیق مشخصات آنها از رجال مختلف و ثروتمندان خلافت مصادره شده و چهارتن از آنها نیز پس از مصادره اموالشان کشته شده بودند. اموال مصادره شده به تفاوت از ۱,۳۰۰,۰۰۰ دینار تا چند صد دینار را شامل می شدند. خود ابن فرات وزیر در ارتباط با این مصادره ها می گوید چون شخص خلیفه ۲۰ کرور (ده میلیون) دینار از اموال مرا برای خود مصادره کرده بود، و من نیز در مقابل ۲۰ کرور دینار از اموال حسین بن عبدالله جواهر فروش را به حساب خودم مصادره کردم و به این ترتیب ضرری به من وارد نیامد».^{۱۸}

«خود مقام وزارت در دورانهای مؤخر خلافت اسلامی به خرید و فروش گذاشته می شد، چنان که ابن مقله وزیر اعظم الراضی بالله بیستمین امیرالمؤمنین عباسی یک کرور

دینار به خلیفه پیشکش کرد و همان روز به وزارت او رسید». ^{۱۹} «به همین سان بسیاری از قضات به جای گرفتن حقوق با تقدیم پیشکش مناسبی به امیرالمؤمنین منصب قضا را برای خود اجاره می کردند. مثلاً در زمان خلافت المطیع لله، قاضی القضاة بغداد ابوالثواب سالانه دویست هزار درهم به خلیفه پرداخت می کرد». ^{۲۰}

« یعقوب بن کلس وزیر اعظم در خلافت فاطمی مصر، پس از مرگش املاکی در شام با سالی سیصد هزار دینار درآمد و املاک و مستغلات دیگری در خود مصر به ارزش چهار میلیون دینار باقی گذاشت. این جناب که برای جهازیه دختر خودش دویست هزار دینار هزینه کرده بود، در حرمرای خویش هشتصد همخواه و در کاخ اقامت خود چهار هزار غلام و غلام بچه داشت». ^{۲۱}

«دارایی افضل وزیر خلیفه المستنصر، چنان که پس از او برآورد شد شصت میلیون دینار نقد، سی بار شتر طلای عراقی، هفتاد و پنج هزار جامه حریر و پانصد صندوق لباس بود. صد میخ طلا بر دیوارهای خانه اش کوفته شده بود و دوات مرصعی که با آن می نوشت دوازده هزار دینار می ارزید. نه هزار غلام و کنیز و اسب و استر داشت». ^{۲۲}

«از وزیر مصری خلافت، امیر سیف الدین تنگر که اصلاً شوشتری بود پس از مرگش زروزیورهای زیر به جا ماند: نوزده رطل زمرد و یاقوت، شش صندوق جواهرهای ساده یا نصب شده و نگینهای الماس، هزار و دویست و پنجاه مروارید غلطان که وزن برخی از آنها تا یک مثقال می رسید، دویست و چهل هزار مثقال طلا، ده میلیون درهم نقره، چهار قنطار مصری دستبند و گردنبند و گوشواره و زیورآلات دیگر، شش قنطار مصری ظروف نقره، یک میلیون و دویست هزار دینار پول نقد». ^{۲۳}

«از ذوالیمینین وزیر عباسی هزار و سیصد شلوار حریر در جامه خانه او به دست آمد که هیچ کدام از آنها را نپوشیده بود». ^{۲۴} به نوشته مؤلف، بزرگان خلافت اصولاً برای ارائه ثروت و تجمل خود بر اسب و الاغ و استر خودشان جبه های جواهرشان حریر و مخمل می پوشاندند.

گزارش جالبی از ابن الاثیر در شرح حوادث سال ۵۶۷ در همین راستا چنین حاکی است:

«در سال ۵۶۷ هجری که صلاح الدین ایوبی به نام عباسیان در مصر خطبه خواند و بر اموال و قصور فاطمیان دست یافت، شمار اشیائی که در آنها بود چندان زیاد بود که به تقویم در نمی آمد، و در میان آنها نفایسی بود که اصولاً در هیچ جای دیگر یافت نمی شد، از آن جمله «کوه یاقوت»، که هفده مثقال تمام وزن داشت، و من خودم [ابن اثیر] آن را دیدم و

وزن کردم. همچنین زمردی که چهارانگشت طول و یک گره عرض داشت و مرواریدی که از درشتی مانند نداشت».^{۲۵} و تازه باید متوجه بود که همه این اشیاء هنگامی به دست صلاح الدین ایوبی رسیده و ابن اثیر آنها را دیده که در فتنه زمان المستنصر بالله و آشوبهای داخلی بعد از آن بسیاری از آنها از میان رفته بودند.

«جواری [جاریه ها] یا کنیزکان، دختران و زنانی بودند که در جنگهای اسلامی اسیر می شدند و به صورت کنیزانی مسلمان در می آمدند، گرچه دختران پادشاه یا اعیان و اشراف باشند. مسلمانان آنان را زرخرد خود می دانستند، با آنها همبستر می شدند، آنان را به خدمتگزاری می گماشتند و یا مانند کالا می فروختند. بعداً که با زندگانی تجملی آشنا شدند کنیزان را به صورت هدیه به یکدیگر می دادند، چنان که ابن طاهر برای تقرب به خلیفه المتوکل در یک روز دویست و پسر و دختر زیبا روی به وی پیشکش کرد».^{۲۶}

«به همان نسبت که تقاضا برای خرید کنیز مخصوصاً کنیزان زیبای کاردان و هنرمند افزایش می یافت، طبعاً نرخ آنها نیز زیادتر می شد، تا آن جا که بهای یک کنیز گاه تا صد هزار دینار و در مواردی بیشتر از آن می رسید، چنان که مادر سلیمان بن عبدالملک (خلیفه هفتم اموی) کنیزک زیبایی به نام زلفا را یک میلیون درهم خریداری کرد. هارون الرشید کنیزی را به صد هزار دینار خرید و یک شب با وی همبستر شد و فردای آن روز او را به فضل برمکی بخشید. کنیزکان دیگری به نام سلامه و صالحیه به ترتیب توسط یزید بن عبدالملک خلیفه اموی و الواثق بالله خلیفه عباسی با قیمتهایی به همین اندازه سنگین خریداری شدند».^{۲۷}

«در کاخ هارون الرشید سه هزار خواننده و نوازنده و رقاصه به طور ثابت مشغول کار بودند که سیصد تن از آنان منحصراً سازی زدند و آواز می خواندند. اضافه بر آنان، عده ای ندیم و دلچک و مسخره نیز در مواردی معین به خدمت خوانده می شدند که مشهورترینشان شیخ ابوالحسن خلیع دمشقی و ابن ابومریم مدنی بودند. بهای هر یک از کنیزکان کاخ به تفاوت از هزار تا صد هزار دینار بود. نوشته اند که یک بار هارون یک انگشتی را به بهای یک صد هزار دینار خرید تا آن را به یکی از کنیزکان سوگلی خود ببخشد».^{۲۸}

«کنیزک دیگری به نام ذات الخال (خال دار) چنان عقل و هوش از هارون الرشید برد که روزی برای او سوگند خورد که هر چه بخواهد بدو خواهد داد. خالدار گفت که میل دارد برادرش، حمویه، هفت سال تمام فرمانروای امور لشکری و کشوری و مالی فارس باشد، و

هارون فوراً این فرمان را نوشت و امضاء کرد و از ولیعهد خود امین نیز خواست که اگر خود او پیش از پایان این هفت سال بمیرد وی ضامن اجرای این فرمان باشد و حمویه را در هیچ صورت از کار برکنار نکند».^{۲۹}

«مردی از اهل مدینه کنیزک گندمگون نمکین خوش صدا و خوش صورتی داشت که وی را آهنگهای دلنواز آموخته بود. جعفر برمکی این کنیز را به بهای زیاد خرید و نزد خود به بغداد آورد. یکی از شبها که هارون الرشید در خانه جعفر بود صدای این کنیز را که دنانیر نام داشت شنید و از جان و دل شیفته او شد، به قسمی که تاب جدایی از او را نمی آورد و گاه و بیگاه برای دیدن او و شنیدن آوازش به سرای جعفر می آمد و هدایای گرانبها به وی می بخشید. زبیده (همسر هارون) که این را دانست به خشم آمد و نزد عموهای خود از خلیفه شکایت برد، ولی ملامت آنان از عشق خلیفه نکاست. این بار تدبیری به خاطر زبیده رسید، بدین ترتیب که برای دور کردن هارون از فکر دنانیر، ده دختر پری پیکر خوش کلام و سازنده و نوازنده به عنوان کنیزان شوهرش به مدینه فرستاد که از یکی از آنان بعداً مأمون، از دیگری معتصم و از سومی صالح پسران هارون زاده شدند».^{۳۰}

«امین خلیفه به پسر عموی خود جعفر، فرزند هادی خلیفه، پیام فرستاد که کنیزک زیبای خود، بذل، را به او بفروشد. گفت که نمی فروشم. ولی امین قیمت را بالا و بالاتر برد، آن قدر که سرانجام جعفر راضی شد، بدین ترتیب که قایق جعفر را در دجله در برابر قیمت آن کنیز پر از طلا کردند و ارزش آن طلا چهل کرور درهم یعنی یک میلیون دینار بود که همه به صاحب او تعلق گرفت. گویند این بالاترین بهایی است که تا به امروز برای یک کنیز پرداخت شده است».^{۳۱}

«از ابتکارهای امین خلیفه جانشین هارون الرشید، این بود که بسیاری از غلام بچگان کاخ خود را لباس زنانه پوشانید. مادرش زبیده که این بدید او نیز عده زیادی از کنیزکان خود و کنیزکان تازه خریدۀ دیگرش را به لباس پسرانه درآورد که مانند غلام بچگان عمامه و قبا و کمر بند داشتند و گیسوانشان را برسم آنها پیچ و تاب می دادند، و آنها را «مقدودات» نامید. این رسم به قدری مورد استقبال طبقه اعیان خلافت قرار گرفت که زنان بسیاری از وزیران و امیران و بزرگان بغداد و دیگر شهرها به پیروی از زبیده کنیزکان خود را قباهای زربفت و کمر بندهای زرین و دستارهای ابریشمین پوشانیدند و دسته های متعددی از اینان به نامهای «غلامیات» و «مطموعات» و غیره در حرمسراها پدیدار شدند. القاهر بالله خلیفه عباسی اصولاً هنگی به نام هنگ مقدودات تشکیل داد که کلیه افراد آن کنیزکان زیارویی بودند که جامه مردانه بر تن داشتند».^{۳۲}

« به نوشته مسعودی در حرمسرای متوکل خلیفه عباسی چهل هزار کنیز زیباروی می زیستند که خلیفه با همه آنها نزدیکی کرده بود. امیران و والیان که این شور و شوق را از خلیفه می دیدند از اطراف و اکناف بیزانس کنیزان ماهرو و هنرمند برایش می فرستادند. از آن جمله عبدالله بن طاهر بود که در یک روز دویست پسر و دویست دختر خوش صورت برای متوکل فرستاد». ^{۳۳}

« حرمسرای الحاکم بامرالله، خلیفه پانزده ساله فاطمی، ده هزار کنیز و غلام داشت. خواهر او به نام ست الملک یا سیده الشریفه نیز هشت هزار کنیز داشت که هزار و پانصد تن از آنان با کره بودند. وقتی که صلاح الدین ایوبی کاخهای خلفای فاطمی را تصرف کرد دوازده هزار زن در آنها بودند که جز خلیفه و فرزندانش هیچ مرد دیگری را به چشم ندیده بودند. اضافه بر آنها غلامان و خدمتگزاران بسیاری نیز در این کاخها می زیستند. صلاح الدین دستور داد تا همه آنها را به معرض فروش گذارند تا عایدی ناشی از این معامله به مصرف جنگهای صلیبی برسد». ^{۳۴}

* * *

از پدیده های دیگر دوران انحطاط خلافت عباسی و خلافتهای فاطمی و اندلس، رواج همجنس بازی به خصوص در دربارهای خلفا و در نزد طبقات اشراف و اعیان بود. این سنت که در ایام خلافت امین و المتوکل علی الله آغاز شد و در زمان خلفای بعدی توسعه یافت، تا حد زیادی مربوط به افزایش روز افزون نوجوانان و زیبا پسران ترک بود که به صورت زرخرید یا اسیر از آسیای میانه به بغداد روی آوردند و در آن جا میان همه مسلمانان پراکنده شدند، و طولی نکشید که بسیاری از مردان از زنانشان روی گردانند و به سراغ عشق بازی با آنان رفتند، و برای این که بتوانند این جوانان را آزادانه به حرمسرای خود ببرند و نگرانی از بابت آنها نداشته باشند، رسم بر این شد که آنان را اخته کنند. به نوشته جرجی زیدان در مصر و سایر ممالک اسلامی عشق بازی با زنان تا حد زیادی جای خود را به عشق بازی با مردان داد و شعرا اشعاری را که قبلاً در وصف زیبایی و دلبری زنان می گفتند برای زیبا پسران سرودند، تا آن جا که زنان بینوا از ناچاری به لباس مردانه درآمدند و خود را شبیه این مردان ساختند، و همین که مردان آنها را در حرمسراها به حال خود وا گذاشتند آنان نیز برای رفع حاجت با خود مشغول شدند و حتی زنان محترم و عالیقدر نیز از این قبیل مفاسد برکنار نماندند، چنان که دختر اخشید فرمانروای مصر کنیزک زیبایی را به قصد معاشقه خرید و وقتی که این خبر به المعزالدین فاطمی در تونس رسید فریاد بر آورد که مدتها بود در کمین مصر بودم تا مگر آن را بگشایم، حالا که حتی کار

خاندان سلطنتی این سرزمین به این جا رسیده است، در پیروزی تردیدی برایم نمانده است»^{۳۵}.

شمار این امردان و غلام بچگان و خواجه سراها در کاخهای برخی از خلفا به حدی رسید که فی المثل در کاخ المقتدر بالله خلیفه عباسی از یازده هزار نفر فراتر رفت. در بزم میگساری ولید بن یزید مقاربت و امردبازی در حضور همه حضار انجام می گرفت. در نتیجه خلفا به قدری در شهوترانی و عیاشی افراط کردند که اکثر آنان پیش از رسیدن به ۵۰ سالگی مردند.^{۳۶}

این امیرالمؤمنین های بزرگوار غالباً به همان اندازه که آدمکش، فریبکار، پیمان شکن، مال اندوز، هرزه و همجنس باز بودند، باده نوشان قهاری نیز بودند که در همان ضمن که در قلمرو خلافت آسمانی شان خماران خُرده پا را حد می زدند و تعزیر می کردند، اینان به عنوان خمارانی که حد به شارع داشتند در کاخهای خلافت بساط باده پیماییهای گسترده ای با شرکت خوانندگان و نوازندگان و رقاصان برپا می کردند و اگر هم همه آنها چون ولید بن عبدالملک که خیال باده نوشی در خانه کعبه را به سر راه نمی دادند به شاعرانی که در بزمهای مستانه خلفای اسلام قصیده های آبدار در وصف شراب می خواندند صله هایی چنان شاهانه می دادند که گاه یکی از آنها می توانست گذران چندین خانواده تنگدست مسلمان را در طول همه سال کفایت کند. المهدی خلیفه در یک شب پنجاه هزار دینار به آوازه خوان خود، حماد، پرداخت که در آن شب با ساز و آواز خود او را به رقص آورده بود، و اسحاق موصلی موسیقیدان ایرانی تبار مخصوص دربار هارون الرشید، بابت قصیده ای که در مجلس بزم خلیفه سرود و سازی که به همراه آن نواخت یک میلیون درهم صله گرفت و امین مقرر داشت که چند فراش او را با تخت روان به خانه اش برسانند. پیش از او هارون الرشید فرمانداری مصر را در یک شب باده نوشی به خاطر آوازه خوانی دلدیز اسماعیل بن صالح به او وا گذاشته بود.^{۳۷} این سنت باده نوشی بی حساب که در سلسله های خلافت اموی و عباسی و فاطمی و خلفای اندلس رایج بود بعداً سنت رایج مرشدان کامل و کلب های آستان علی دوران صفوی ایران شیعه نیز شد.

به نوشته ابن قتیبه، سابقه این باده نوشیهای اسلامی حتی از دوران بنی امیه نیز دورتر می رفت و به برخی از نزدیکان پیامبر و فرزندان آنها می رسید که از جمله اینان ولید بن عقبه، عبدالله و عبدالرحمن و عاصم فرزندان عمر بن خطاب، قدامة بن مطعون، عبدالعزیز بن مروان و عبدالرحمن ثقفی قاضی را اختصاصاً نام برده اند.^{۳۸} ماجرای ولید بن عقبه فرستاده

مخصوص محمد به عنوان عامل صدقات به قبیله بنی مصطلق در سال نهم هجرت، در نوع خود از جالبترین این موارد است. وی دایی عثمان و از بزرگان قوم بود و چند سال ولایت کوفه را داشت. مردی شاعر و دست و دل باز و ظریف و در عین حال میخواره و فاسق بود. در زمانی که والی خلیفه در کوفه بود شبی تا صبح با یاران خود به میخوارگی پرداخت و چون بامدادان مست به مسجد رفت به عنوان پیشنهاد به جای دور رکعت نماز صبح چهار رکعت نماز گزارد و بعد هم از نماز گزار نزدیک خود پرسید که اگر رکعت‌هایی بیشتر لازم است آنها را نیز بگذارد، و باز روایت کرده اند که در سجود از خداوند خواسته بود که او را همچنان بنوشاند و باز بنوشاند.^{۳۹}

از میان خلفای اموی یزید بن معاویه، عبدالملک بن مروان، یزید بن عبدالملک و ولید بن یزید باده نوشانی قهار بودند، تا آن جا که بی پرده بزمهای میخوارگی می گسترند و حتی ولید خود دیوان شعری در وصف شراب دارد که تا پیش از دیوان ابونواس بهترین «خمریه» ادبیات عرب شمرده می شد. در دورانهای خلافت عباسی و فاطمی اصولاً کمتر خلیفه یا وزیر و امیری می توان یافت که بزمهای باده پیمایی نداشته باشد. در میان ۳۷ خلیفه عباسی بغداد، تنها از المنصور و المهتدی نام برده شده است که لااقل به ظاهر از باده نوشی امتناع داشته اند، و در عوض از الهادی و هارون الرشید و امین و مأمون و معتصم بالله و واثق بالله و متوکل علی الله و مقتدر بالله به صورت باده نوشانی قهار یاد شده است. از میان خلفای فاطمی مصر نیز تنها الجاکم بامرالله خلیفه نیمه دیوانه ای که با ادعای خدایی ناپدید شد امر به بستن میخانه ها داد. در عوض خلیفه جانشین او، المستنصر بالله، چنان دائم الخمر بود که با آن که طولانی ترین دوران خلافت را در همه تاریخ خلفا داشت، در تمام دوران خلافتش کمتر وقتی وی را هشیار یافتند. در تاریخهای همین کشور آمده است که ناصر بن ملک المعظم فرمانروای مصر وقتی که بدمستی آغاز می کرد فرمانهایی بسیار بدفرجام می داد، مثلاً می گفت که دوست دارم فلان کس از حاضران را مانند پرندگان در پرواز بینم، و همان وقت آن فلکزده را با منجنیق به هوا پرتاب می کردند تا خلیفه از دیدن آن منظره لذت ببرد، یا بانگ می زد که مایل است بوی کباب تن فلان کس را بشنود، و ملازمان همان جا تکه ای از گوشت آن کس را که نام برده بود می بریدند و روی آتش کباب می کردند.^{۴۰}

«توده مسلمان نیز به اقتدای خلفا و امیران و وزیران خود در خانه های خویش به تهیه باده پرداختند و آنها هم که امکان آن را نداشتند در خانه های یاران و دوستان لب تر می کردند، ولی غالباً میخواران برای این کار به میخانه ها روی می آوردند که بیشترشان

به دست یهودیان اداره می شدند، هر چند که عده ای نیز در دیرهای مسیحیان به سراغ باده می رفتند، زیرا در آن روزها شراب ساخت دیرهای ترسایان هم بی دردتر و هم مردافکن تر بود.^{۴۱}

در دو قرن اخیر امپراتوری عثمانی، قدرت در بارهای سلطنت و خلافت عملاً در دست زنان و خواجه سراها بود که تقریباً همه سیاه آفریقایی بودند. نفوذ آنان در دستگاه خلافت به قدری بود که غالباً نه تنها مقامات بلند پایه مملکت، بلکه سفرای دولتهای بزرگ خارجی نیز می بایست در موارد تصمیمات مهم از مجرای آنان بگذرند.

شماره زنان حرم خلافت که در زمان سلیمان قانونی سیصد نفر بود، در آخر همان قرن از هزار فراتر رفت. بسیاری از این زنان، از قبیل چرکس ها، یونانیان، سرب ها و ایتالیا بیان مسیحی بودند، و برخی از آنان نقشهایی اساسی در امور سرنوشت ساز مملکتی ایفا کردند، چنان که فی المثل زن ونیزی موسوم به «بافا» سوگلی سلطان مراد سوم بود که وی را به کشتن ۱۹ برادرش اغوا کرد. بعدها خود این زن را نیز در تختخوابش خفه یافتند.^{۴۲}

خواجه های اندرون به دو گروه مشخص تقسیم می شدند: خواجه هایی که «سفید» نامیده می شدند و بیضه داشتند، ولی آلت رجولیتشان بریده شده بود و خواجه هایی که نه آلت و نه بیضه داشتند و قره خواجه به شمار می آمدند.^{۴۳}

وزیر اعظم سلطان سلیمان، رستم پاشا، هنگام مردن هزار و هفتصد غلام سفید و سیاه، دو هزار و نهصد اسب، هزار و صد و شش شتر، پنج هزار استر، چندین هزار شیء طلا و نقره و جواهرات گرانبها به اضافه هفتاد هزار سکه طلا از خود باقی گذاشت.^{۴۴}

«پس از آن که حجاب در اسلام سخت شد و حرمسراها توسعه یافتند، شماره خواجه ها بیش از پیش فزونی گرفت و بازرگانانی که بیشترشان یهودی بودند به اخته کردن بندگان پرداختند تا آنها را با بهای گزافی به فروش رسانند. برای این منظور کارگاههای متعددی تأسیس شد که کارشان اخته کردن بردگانی بود که بدین نیت خریده شده بودند و مشهورترین این کارگاهها در وردن و لرن فرانسه قرار داشتند. تجار یهودی با بیرحمی غلامان جوان را به این سلاخ خانه ها می بردند و آنها را در آن جا اخته می کردند. بسیاری از آنان در زیر عمل جراحی می مردند، ولی آن عده که زنده می ماندند عمده به اسپانیای مسلمان برده می شدند و در آن جا به بهای عالی به فروش می رفتند.^{۴۵} گاه نیز آنها را همانند اسب یا جواهر هدیه می دادند یا هر یک از پادشاهان فرنگ که به دوستی با خلفای اسلامی اندلس علاقه داشتند برای آنها می فرستادند، چنان که امیران بارسلونا و تارا گوندا هنگام

تجدید قرارداد صلح هر کدام بیست خواجه سپید پوست اسلاو و بیست قنطار پوست سمور به المستنصر خلیفه اندلس هدیه دادند. شماره خواجهگان در دربار خلفا به قدری زیاد شد که دسته های مخصوصی به نام دسته ممالیک و عبید تشکیل یافت، و هر گاه که خلیفه برای بیعت یا اموری دیگر جشن می گرفت دسته های ممالیک و خواجهگان را به عنوان تجمل به نمایش می گذاشتند».^{۴۶}

خرم سلطان (روکسلانا در اصل، روقسلانه در اصطلاح ترکی) کنیز چرکسی سلطان سلیمان، مادر سه پسر و یک دختر به نام مهرماه بود. همان قدر که زیرک و کاردان بود دسیسه کار و فتنه انگیز نیز بود. باعث خلع و اعدام دو وزیر اعظم سلطان، ابراهیم پاشا و احمد پاشا شد تا زمینه را برای وزات دامادش رستم پاشا شوهر مهرماه فراهم کند. تحریکات این «ملکه» چرکس در امور مملکت به ارزیابی عده ای از مورخان، زمینه ساز انحطاط آینده امپراتوری عثمانی بود.^{۴۷}

حرمسرای خلیفه در بخش «اندرون» کاخ سلطنتی قرار داشت که زیر نظر مادر خلیفه (والده سلطان) و چند صد خواجه تحت فرمان او اداره می شد. وقایع نگار رسمی دوران خلافت، اولیا چلبی، از دوازده هزار باغبان (با عنوان فارسی «بوستانچی») نام می برد که آنان نیز عملاً در اختیار ملکه مادر بودند.^{۴۸} زنان و کنیزان خاصه سلطان در اطاقها یا قصرهایی در کنار همدیگر زندگی می کردند. از زمان بایزید اول، خلفای عثمانی از ازدواج با زنان عقدی که چهار تا از آنها در آن واحد برایشان مجاز بود خودداری می کردند و تقریباً همه حرمسرای آنان از کنیزانی تشکیل می شد که به دو دسته مشخص می شدند: آنان که برای سلطان و خلیفه فرزند پسری می آوردند و آنان که فقط همخوابه گاه به گاه او می شدند. گروه سومی نیز بودند که فقط جاریه (کنیز زرخرید) به شمار می آمدند. زندگی این زنان حرم از دیرباز موضوع بحثها و افسانه های فراوان بوده است که احتمالاً نخستین آنها کتابی به نام «شجره نامه سلطانهای عثمانی» ست که در سال ۱۵۱۹ منتشر شده است: «در خارج از بخش رسمی دربار، در حدود سیصد تن از زیباترین زنان جوان کشور که از اطراف و اکناف عثمانی دستچین و برای سلطان فرستاده شده اند در داخل بنایی با دیوارهای بلند که «سرای» نام دارد نگاهداری می شدند تا هر زمان که سلطان بخواهد به خوابگاه او خوانده شوند. وقتی که یکی از آنان باردار شود او را خیلی بیشتر از دیگران احترام می گذارند. سایر زنان تا وقتی که مورد توجه سلطان باشند در حرمسرا می مانند، و وقتی که وی از آنها سیر شد، برایشان شوهری تعیین می کند. تقریباً هیچ روزی نیست که یک زن تازه وارد حرم نشود و در عوض یکی از زنان حرم از آن جا خارج نشود».^{۴۹}

در تمام مدت خلافت عثمانی، داخل حرمسرای سلطانهای خلیفه مرکز توطئه ها و دسیسه های خونین و بیرحمانه برای نشانیدن این و آن پسر سلطان به جانشینی او و تحریک سوء ظن سلطان به این یا آن زن سوگلی او بود، و غالباً تصمیمهای خطرناک به دست همین زنان سوگلی گرفته می شد، چنان که دسیسه گریهای کنیز چرکسی سلطان سلیم، حرم سلطان، باعث شد که سلطان به خاطر انتصاب سلیمان فرزند این زن به ولیعهدی خود سوگلی پیشین خودش، بسفر سلطان، را تبعید کند و پسر او را که تا آن زمان ولیعهدش بود به دست جلاد بسپارد. حرم سلطان از آن پس ملکه بی منازع حرم شد، و زندگانی حرمسرا را به صورتی چنان مجلل و پر خرج درآورد که بخش بزرگی از بودجه بیت المال بدان اختصاص یافت.^{۵۰}

چندی بعد یک زن ونیزی به نام Baffio در یک راهزنی دریایی توسط عثمانی ها اسیر شده بود، به حرم سلطان مراد سوم راه یافت و چنان سلطان را فریفته خود کرد که با لقب صفیه سلطان عملاً اختیار همه دستگاہ خلافت و سلطنت را به دست گرفت، و سرانجام نیز پسر خود را به نام محمد سوم، علی رغم همه ضوابط قبلی به سلطنت رسانید و در همه مدت پادشاهی خلافت او خود وی عملاً سیاست امپراتوری را اداره کرد. بعدها معلوم شد این بانوی ماجراجوی ونیزی در تمام این مدت در خفا با کاترین دوم روسی، ملکه ایتالیایی فرانسه، مکاتبه و همکاری داشته است. ملکه بی تاج و تخت عثمانی سرانجام به دست ینی چری ها خفه شد.^{۵۱}

سلطان سلیم گاهی هوس می کرد که همراه با زنان حرمسرایش به ساز و آواز گوش دهد. در این مواقع فقط نوازندگان کور اجازه نوازندگی می یافتند و مراقبت می شد که حتی پسر بچه ها نیز به تالار راه نداشته باشند.

در طول قرن یازدهم هجری دو خلیفه سلطان عثمان دوم و سلطان ابراهیم اول به دست ینی چری ها که به داخل کاخ سلطنتی ریختند کشته شدند.

سلیم دوم، ملقب به یارخوش، تمام اوقاتش را به چشیدن انواع شرابهایی که در نقاط مختلف امپراتوری عثمانی به عمل می آمد می گذرانید و بقیه کارها را به صدراعظمش واگذار کرده بود.

ابراهیم اول، ملقب به مجنون، تنها به عیاشی و جمع آوری پوستهای قیمتی و عنبر خاکستری و خرید غلام و کنیز علاقه داشت و محمد چهارم به قدری زیر نفوذ مادرش بود که بی اجازه او حق بیرون رفتن از کاخ را نداشت.

با این همه، زندگانی غالب زنان حرم با نابه سامانیهای فراوانی ناشی از فشارها و سوء

ظنها و دسیسه کاریهای رقیبان و سودجویی خواجگان غالباً کینه توز و عقده ای نگاهبان حرم و محرومیتهای جنسی همراه بود که توصیف استادانه ای از آنها را در کتابهای مشهور *Desenchantees* و *Aziyade* (آزاده) پی یر لوتی می توان یافت. اصولاً بدگمانیهای عمدهٔ بیمورد سلاطینی مانند عبدالحمید که اصولاً دچار بیماری سوء ظن بود باعث شد که در طول سالها، بسیاری از زنان نگونبخت از زندانهای طلایی خود در درون کیسه های سر بسته به درون آبهای سفر پرتاب شوند و با مرگی فجیع بمیرند، چنان که پس از اعلام جمهوری توسط مصطفی کمال پاشا، کاوشهایی که در آبهای سفر صورت گرفت از اعدام وحشیانهٔ بیش از سیصد تن از این زنان پرده برداشت.^{۵۲}

هر ساله هزار تا سه هزار غلام بچه، در سنین هفت تا بیست ساله، از میان اتباع مسیحی سلطان از روملی در غرب و آناتولی در شرق عثمانی دستچین و به دربار خلافت فرستاده می شدند، و این برای خانواده های آنان چنان رنج آور بود که با توجه به قانونی که جوانان متأهل را از غلام بچگی معاف می کرد، بسیاری از مسیحیان پسران خود را در هشت نه سالگی زن می دادند.^{۵۳} جوانانی که به غلام بچگی به دربار می رفتند به اجبار مسلمان می شدند و پس از چند سال آموزش در گارد ویژهٔ سلطنت و خلافت به نام «جان تاران» (Janissaires) به خدمت می پرداختند.

دختران باکرهٔ جوان، به صورت عنائم جنگی فتوحات ترکها در سرزمینهای مسیحی یا به عنوان هدایای تقدیمی مقامات بلند پایهٔ کشوری، یا از طریق خرید و فروش در بازار کنیزان، به کاخ خلافت آورده می شدند و در آن جا تعلیمات لازم را در امور خیاطی، ساز و آواز، شعرخوانی، داستانگویی، نمایشهای عروسکی و امثال آن فرا می گرفتند و بعد به حرمسرای شاهی منتقل می شدند. حرم سلطان سلیمان قانونی، چنان که گزارش داده اند، دویست و شصت و شش کنیز ویژه از این نوع داشت.^{۵۴}

علی رغم همهٔ این فسادها و همهٔ این جنایتها و حماقتها و خطاها، نه تنها برای میلیونها مغز شویی شدگان اسلامی خود کشور عثمانی، بلکه برای بخش بزرگی از ائمهٔ مجتمع اسلامی، سلطان عثمانی در مقام «خلیفه» همچنان «امیرالمؤمنین» و نمایندهٔ تام الاختیار خدا در روی زمین به حساب می آمد، و قدرت او شرعاً و عرفاً نامحدود بود، زیرا مستقیماً از خداوند ناشی می شد. این جو فکری به خصوص در دورانهای اولیهٔ خلافت عثمانی به صورت گسترده ای حکمفرما بود. خلیفه که در عین حال سلطان نیز بود «ظل الله فی الارض» به شمار می آمد و طغراها و فرمانهایش جنبهٔ مقدس داشتند. در این مورد حتی

معجزات و کراماتی نیز به خلفا نسبت داده می‌شد. مثلاً از جانب مقامات بلند پایه روحانی شهرت داده شد که سلطان سلیمان قانونی هنگام اقامتش در بغداد به دنبال مکاشفه‌ای به کشف جسد ابوحنیفه که بعد از گذشت هزار سال همچنان سالم باقی مانده بود نائل شده است. به نوشته Mantran در «تاریخ عثمانی» فرق میان استبداد سلطان عثمانی با استبداد یک پادشاه مستبد اروپایی در این بود که اگر حتی مستبدترین پادشاه اروپایی نیز ناگزیر از رعایت ضوابط و مقررات معینی بود، برای اختیارات یک سلطان عثمانی حد و مرزی وجود نداشت و وی صاحب اختیار مطلق جان و مال و همه شؤون زندگی اتباع خود بود، زیرا که نه تنها حکومت مطلقه دینی را در دست داشت، بلکه از جانب حکومت مطلقه آسمانی نیز وکالت داشت.

یادداشتها:

- ۱- تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۲۴۴.
 - ۲- همان جا، ص ۲۴۷.
 - ۳- همان جا، ص ۲۴۵ و ص ۸۱۳.
 - ۴- تاریخ ابن خلدون، ج ۳، وقایع مربوط به سالهای ۲۰۴ تا ۲۱۰ هجری.
 - ۵- بررسی جامعی درباره بودجه خلافت عباسی را در اثر تحقیقی فن کرمر می‌توان یافت:
- A. Von Kremer: *Über das Budget des Einnahmen unter der Regierung des Harun al-Rachid*, Wien, 1887.
- ۶- همان جا، ص ۳۳۳.
 - ۷- خواندمیر، دستور الوزراء، ص ۶۸.
 - ۸- Ph, k. Hitti «تاریخ اعراب»، ص ۲۲۱.
 - ۹- ابن عبد ربه، عقد الفرید، ص ۱۲۰.
 - ۱۰- مقدمه ابن خلدون، ص ۳۳۸.
 - ۱۱- تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۳۳۴.
 - ۱۲- همان جا، ص ۳۳۵.
 - ۱۳- همانجا، ص ۸۱۴.
 - ۱۴- مقریزی، خطط، چاپ قاهره، ج ۱، ص ۴۰۹-۴۱۱.
 - ۱۵- همان جا، ج ۱، ص ۴۱۲ و ۴۱۳.
 - ۱۶- همان جا، ج ۱، ص ۴۱۴.
 - ۱۷- همان جا، ج ۱، ص ۴۱۵.
 - ۱۸- تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۸۱۵.
 - ۱۹- همان جا، ص ۳۶۳.
 - ۲۰- همان جا، ص ۱۹۱.
 - ۲۱- همان جا، ص ۳۶۶.
 - ۲۲- همان جا، ص ۳۶۷.

- ۲۳- همان جا، ص ۹۷۰.
- ۲۴- همان جا، ص ۹۷۱.
- ۲۵- ابن اثیر، کامل، حوادث سال ۵۱۷ هجری.
- ۲۶- تاریخ تمدن اسلامی، ص ۵۷۹.
- ۲۷- همان جا، ص ۸۹۰.
- ۲۸- همان جا، ص ۹۸۶.
- ۲۹- همان جا، ص ۹۸۷.
- ۳۰- همان جا، ص ۸۹۰.
- ۳۱- همان جا، ص ۹۸۶.
- ۳۲- همان جا، ص ۹۸۵.
- ۳۳- مروج الذهب، چاپ پاریس، ج ۲، ص ۱۱۵.
- ۳۴- تاریخ تمدن اسلامی، ص ۹۸۷.
- ۳۵- همان جا، ص ۹۹۸.
- ۳۶- همان جا، ص ۱۰۱۴.
- ۳۷- همان جا، ص ۹۹۴.
- ۳۸- ابن قتیبه، المعارف، ج ۲، ص ۶۱۷.
- ۳۹- دائرة المعارف فارسی، مصاحب، ص ۳۱۸۱.
- ۴۰- تاریخ تمدن اسلامی، ص ۹۹۷.
- ۴۱- همان جا، ص ۹۹۸.
- ۴۲- Youssouf Razi در *Souvenirs de Leila Hanoum sur le harem imperial*، پاریس، ۱۹۲۵.
- ۴۳- M. Izzedin در "Les eunuques dans le Palais ottoman"، مجله *Orient*، شماره ۲۴، سال ۱۹۶۲.
- ۴۴- R. Mantran در *La vie quotidienne a Constantinople sous Soliman le Magnifique et ses successeurs*، چاپ پاریس، ۱۹۶۵.
- ۴۵- N. Barber در *The Lords of the Golden Horn*، لندن، ۱۹۷۳.
- ۴۶- تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه فارسی، ص ۸۸۹.
- ۴۷- N.M. Pazner در *The Harem*، لندن، ۱۹۳۶، ص ۱۷۵.
- ۴۸- سفرنامه اولیاء چلبی *Evliya Celebi Sefernama*، چاپ اسلامبول، ج ۱، ص ۱۷۰.
- ۴۹- Th. Spandugino در *Genealogie du Grand Turc*، پاریس ۱۹۱۹، ص ۸۰.
- ۵۰- N.M. Panzer در *The Harem*، ص ۱۷۶.
- ۵۱- همان جا، ص ۱۸۷.
- ۵۲- J. Benoit-Mechin در *Mustafa Kemal ou la mort d'un Empire*، پاریس، ۱۹۵۴، ص ۲۱۸.
- ۵۳- Stephan Gerlach، چاپ ونیز، ۱۵۷۷، ص ۲۱۳.
- ۵۴- R. Mantran در *La vie quotidienne a Constantinople sous Soliman le Magnifique et ses successeurs*، پاریس، ۱۹۶۵.